

توضیح: مطلب زیر نقدی است به قلم یکی از رفقای انگلیسی زبان به نام ریچل. نسخه‌ی اصلی این نقد به زبان انگلیسی و همچنین ترجمه‌ی فارسی آن نخستین بار در وبسایت [Panta Rhei](#) منتشر گردید. در اینجا نسخه‌ی فارسی این نقد در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

الف. بهرنگ - ۲۲ ماه مه ۲۰۲۶

نقدی بر نظرات رفیق اشرف دهقانی

مقدمه:

آشنایی من با چریک‌های فدایی خلق ایران و ادبیات سیاسی آن به اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ برمی‌گردد. اتفاقاً نخستین مطلبی که من از این جریان مطالعه کردم اثر معروف اشرف دهقانی تحت عنوان «حماسه مقاومت» بود. مطالعه‌ی این اثر، و سپس دو اثر تئوریک و بنیادین این تشکیلات، یعنی «مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک» به قلم مسعود احمدزاده و «مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء» به قلم امیرپرویز پویان، تأثیر بسیار مهمی بر من گذارد. مطالعه‌ی این آثار - به‌ویژه به‌عنوان کسی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد ظهور گروه‌هایی نظیر «بادر ماینهوف» در آلمان و «Weather Underground» در آمریکا بودم؛ گروه‌هایی که بر پایه‌ی انقلابی‌گری رمانتیک و با درکی خام از مبارزه مسلحانه، دست به سلاح بردند - ذهنیت مرا نسبت به مشی مسلحانه عمیقاً دگرگون ساخت. از آن زمان به بعد، همواره نظرات چریک‌های فدایی خلق را مشتاقانه دنبال کرده و در شناخت شرایط مبارزه‌ی طبقاتی در ایران، از دریچه‌ی دید این تشکیلات، کوشش کرده‌ام چرا که بسیاری از تحلیل‌های این جریان پیرامون مسایل اساسی انقلاب در ایران را صحیح‌ترین و صادقانه‌ترین تحلیل‌های مارکسیستی-لنینیستی از اوضاع ایران می‌دانم. دقیقاً در پرتو چنین اعتماد و احترامی است که به نقد برخی از نظرات رفیق دهقانی در رابطه با خیزش ۲۰۲۲ اقدام می‌کنم چرا که معتقدم به‌رغم مواضع اصولی و درست این جریان نسبت به بسیاری از مسایل جاری در ایران، در پاره‌ای موارد، منجمله در تحلیل خیزش ۲۰۲۲، یک سری ایرادات وجود دارد.

رفیق دهقانی در مطلبی تحت عنوان «تحلیلی بر روند جنبش انقلابی جاری» مورخ ۱۳ آذر ۱۴۰۱ نظراتی را مطرح نموده است که به اعتقاد نگارنده پاره‌ای ایرادها بر آن‌ها وارد است. نوشته‌ی حاضر نقدی است بر این نظرات.

ریچل - ۲۰ ماه مه ۲۰۲۶

اساس نقد حاضر بر چهار رکن استوار است:

- ۱) این نتیجه‌گیری قاطع که «توده‌ها انقلابی هستند»، از کجا اخذ شده است؟
- ۲) کجا نشانه‌ای هست که ثابت کند توده‌ها از چنان آگاهی طبقاتی‌ای برخوردارند که بر این مهم اشرف داشته باشند که نه‌فقط رژیم‌ی که بر آن‌ها حکومت می‌کند، بلکه باید کل سیستم اقتصادی-اجتماعی حاکم را واژگون کنند؟
- ۳) خیزش سال ۱۴۰۱ را با چه معیاری یک «انقلاب» می‌توان محسوب کرد؟ نویسنده چه تحلیلی ارائه داده است که این ادعا را ثابت کند؟ نویسنده بدون ارائه هیچ دلیلی که نشان دهد این حرکت چیزی فراتر از یک خیزش است، از آن با عنوان «انقلاب جاری» یاد می‌کند.

۴) اگر توده‌ی مردم - آنگونه که نویسنده ادعا می‌کند - از آگاهی طبقاتی برخوردارند، آنگاه پروپاگاندا‌ی امپریالیستی چگونه می‌تواند ایده‌های غیرانقلابی را به آن‌ها «تزییق» کند؟ این موضوع با ادعای قبلی نویسنده مبنی بر انقلابی بودن توده‌ها در ایران در تناقض است.

از آنجا که در مقاله‌ی مورد بحث، نویسنده نظرات خود را به صورت یکسری تزاها شماره‌بندی کرده و مطرح ساخته است، من نیز در اینجا با استناد بر همین تزاها، به نقد آن‌ها می‌پردازم:

تزا شماره ۲:

همان‌طور که نویسنده اشاره کرده است، مردم نسبت به ستم و محرومیت خود ناآگاه نیستند؛ اما این دریافت لزوماً به معنای آگاهی از منشأ و علت واقعی آن نیست. مقصر دانستن این یا آن دیکتاتوری، نشان‌دهنده‌ی «سطح بالای آگاهی» نیست، مگر آنکه **علت حقیقی رنج‌هایشان** را هم در بر بگیرد؛ یعنی پنجه‌های مناسبات امپریالیستی که از طریق سیستم سرمایه‌داری وابسته، ایران را در چنگال خود قرار داده است.

رفیق می‌نویسد: «مبارزه آن‌ها علیه حجاب اجباری، خود تجلی مبارزه این زنان انقلابی علیه کل جمهوری اسلامی است»، اما این ادعا تنها زمانی معنا می‌دهد که ما واژه‌ی «انقلابی» را نه در مفهوم مارکسیستی آن، بلکه در معنای عام و تسامحی به کار ببریم. بله، بسیاری از زنان تمایل زیادی به آزادی‌های فردی دارند، اما چنانچه مطالبات آن‌ها برای کسب آزادی‌های مدنی و منجمله حق پوشش و آزادی‌های فردی در چارچوب رژیم حاکم برآورده شود، آنگاه آن‌ها لزوماً علیه جمهوری اسلامی نخواهند بود. زنان عموماً نه از تشکیلات برخوردارند (یعنی فاقد سازماندهی سیاسی اجتماعی هستند) و نه به ماهیت این رژیم به‌عنوان یک حکومت سرمایه‌داری وابسته اشراف دارند.

تزا شماره ۴:

نویسنده در آنجا می‌نویسد که شعارها به‌روشنی نشان می‌دهند توده‌ها «نابودی کل سیستم را هدف قرار داده‌اند»، اما او هیچ مدرکی برای این ادعای خود ارائه نمی‌دهد. بله، مردم علیه دستگاه حکومتی یا به‌عبارت دیگر علیه «رژیم» هستند و موجودیت آن را منشأ بدبختی‌های خود می‌دانند، اما این واقعیت با خواست «لغو نظم استثمارگرانه و سرمایه‌داری حاکم» هنوز فرسنگ‌ها فاصله دارد. این حکم نویسنده - آن‌هم بدون ارائه‌ی هیچ دلیلی - به‌جای آنکه واقعیت عینی سطح آگاهی توده‌ها را بازتاب دهد، صرفاً بیانگر یک «آرزواندیشی» (خوش‌خیالی) است.

تزا شماره ۶:

نویسنده در آنجا می‌نویسد: «... توده‌ها خود خواستار به رسمیت شناختن انقلاب خود شدند و به وضوح شعار دادند: «بهش نگید اعتراض، اسمش شده انقلاب».

واقعیت آن است که خیلی‌ها واژه‌ی «انقلاب» را به معنای عام و برای تأکید بر «تغییری بزرگ» به کار می‌برند؛ مانند «انقلاب جنسی» در دهه‌ی ۶۰ میلادی، «انقلاب دیجیتال» در دهه‌ی ۹۰ یا «انقلاب‌های مخملی و رنگی» پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی. حال آنکه، «انقلاب» در مفهوم مارکسیستی آن، نه صرفاً بر خیزش‌های خودجوش توده‌ای، بلکه به **عمل آگاهانه و**

سازماندهی شده اطلاق می‌شود؛ جنبشی که بر یک «تئوری انقلابی» و همچنین یک «تشکیلات انقلابی» استوار است که پیوندی عمیق با توده‌ها داشته و قادر به رهبری آن‌ها به سوی انقلاب باشد. حال آنکه آنچه ما در اینجا شاهدش هستیم، خیزش‌هایی «خودجوش»، «فاقد تئوری انقلابی» و «فاقد تشکیلات انقلابی» است. بنابراین، وقتی نویسنده ادعا می‌کند «جنبش فعلی کاملاً دارای ویژگی‌های یک انقلاب است»، به نظر می‌رسد که او از تعریف رایج و عامیانه‌ی انقلاب پیروی می‌کند که اساساً با «خیزش خودبه‌خودی توده‌ای» و «وضع موجود» آغاز می‌شود و با همان هم پایان می‌یابد. اما به‌راستی تحلیل نویسنده بر اساس کدام شواهد، فراتر از این شعار [نقل شده] است؟ و از آنجا که او هیچ دلیلی ارائه نمی‌دهد، لذا من نتیجه می‌گیرم که استنتاج‌های او نه بر واقعیت، بلکه بر فرضیات ذهنی، ارزیابی شتاب‌زده و خوش‌بینی بیش از حد نسبت به خشم و اعتراض مردم استوار است.

بله، توده‌ها با تمام وجود، رژیم را که بیش از چهار دهه است نکبت و تیره‌بختی را بر زندگانی‌شان تحمیل کرده، پس می‌زنند؛ اما بی‌آنکه نقشه و برنامه‌ای برای جایگزینی آن داشته باشند. آن‌ها نه از یک تئوری انقلابی برخوردارند و نه از یک تشکیلات انقلابی که راه را نشان دهد. بنابراین، با توجه به این واقعیت عینی، تصویر نویسنده از واژه‌ی «انقلاب» مبهم و گمراه‌کننده است. واژه‌های «انقلاب»، «نیروهای انقلابی»، «توده‌های انقلابی» و «جنبش انقلابی» در اشاره به خیزش خودجوش سال ۱۴۰۱ دست کم ۴۵ بار در طول این مقاله ظاهر شده‌اند، با این حال، نویسنده حتی یک‌بار هم تبیینی مارکسیستی-لنینیستی از این برجسته‌ی سیاسی ارائه نداده است.

تذکره شماره ۹:

در اظهارنظر نویسنده در این تذکره می‌توان ردپای «انطباق مکانیکی» برخی عناصر تئوری مبارزه مسلحانه را مشاهده کرد. نویسنده مطرح می‌کند:

در حال حاضر، نبود طبقه کارگر سازمان‌یافته با ارگان سیاسی مستقل خود و فقدان رهبری آن در جنبش، نقضی بنیادین برای انقلاب جاری محسوب می‌شود؛ نقضی که باید از طریق تداوم مبارزات انقلابی در اشکال مختلف، حتی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، برطرف شود تا شرایط برای ظهور آن [طبقه و رهبری] فراهم گردد.

بر اساس دیدگاه مسعود احمدزاده، عناصر و ابزارهای ضروری انقلاب از جمله حزب طبقه کارگر (یعنی همان حزب کمونیست و به عبارتی، همان کمبودهایی که نویسنده به آن‌ها اشاره می‌کند)، تنها از طریق فرآیند مبارزه مسلحانه تحت رهبری یک سازمان انقلابی و در جریان گسترش آن حاصل می‌شود؛ فرآیندی که در درون آن، «اشکال مختلف» مبارزه معنا و امکان می‌یابند.

با این حال، سؤالی که باقی می‌ماند این است که آیا مبارزاتی که امروز شاهد آن هستیم همان جنبش مسلحانه‌ای است که احمدزاده به آن اشاره می‌کند؟ خیر!

نویسنده به‌گونه‌ای از «مبارزات انقلابی» سخن می‌گوید که گویی در شرایط کنونی، مبارزه مسلحانه حقیقتاً خط مشی اصلی (شکل اصلی مبارزه) مبارزات کنونی و عامل پیش‌برنده و هدایت‌کننده‌ی این مبارزات است؛ حال آنکه در عالم واقع - علی‌رغم روحیه‌ی رزمی و تهاجمی‌ای که در خیزش ۱۴۰۱ مشاهده شد - این خیزش هنوز با مبارزه مسلحانه به آن معنایی که احمدزاده به آن اشاره داشت، فاصله بسیار زیادی دارد. در واقع، امروزه چنین جنبشی یافت نمی‌شود و ما تنها شاهد موارد پراکنده‌ای از اقدامات رادیکال نظیر پرتاب

کوکتل مولوتوف یا در برخی موارد، حملات مسلحانه هستیم که به نظر می‌رسد بیشتر ناشی از خشم باشند تا مبتنی بر یک تئوری انقلابی منسجم.

حال، این کمبود عظیم چگونه جبران خواهد شد؟ نویسنده هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد. در نگاه اول، کلام او به سخنان احمدزاده شباهت دارد، اما از آنجا که خیزش ۱۴۰۱ فاقد عناصر اصلی یک «جنبش انقلابی» - یعنی فاقد **تئوری و تشکیلات انقلابی** است - نویسنده دیدگاه روشن احمدزاده را از «بستر و زمینه‌اش (Context)» منفک ساخته است.

تذکره شماره ۱۳:

همان‌طور که لنین به‌درستی گفته است: «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد.» آیا در اینجا ما شاهد وجود چنین تئوری‌ای هستیم؟ خیر! بنابراین از آنجا که این خیزش تحت هدایت یک تئوری و تشکیلات انقلابی نیست، «انقلاب جاری» نامیدن آن، ادعایی شتاب‌زده و بی‌پایه است. رویکرد نویسنده از این جهت بنیاداً دچار نقص است که این ساده‌سازی کلی، فاقد هرگونه مبنای مارکسیستی است. به‌راستی چگونه می‌توانیم میان یک «جنبش انقلابی واقعی» و «صرفاً تمایل به تغییر رژیم سیاسی» تمایز قائل شویم؟ به باور من، در اینجا متدولوژی نویسنده در تضاد مستقیم با مارکسیسم-لنینیسم قرار دارد.

تذکرات شماره ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴:

شعار «وارداتی» «زن، زندگی، آزادی» که امپریالیست‌ها هم فرصت‌طلبانه از آن برای پنهان کردن و منحرف کردن مطالبات حاد اقتصادی طبقه کارگر و فرودستان تحت ستم استفاده کردند، با این وجود، (به درست یا به غلط) در لایه‌های مختلف جامعه‌ی ایران مورد استقبال قرار گرفت. با این حال، نویسنده در طول تذکرات متعدد هیچ تحلیلی ارائه نمی‌دهد که چرا بخشی از مردم ایران به این سرعت آن را پذیرفتند؛ ولی بالاخره در تذکره‌ی ۲۲ او بیان می‌کند: «نیروهای مردمی... این شعار را بدون تأمل بیشتر در معنای واقعی آن تکرار می‌کنند...» یا «حتی اگر این شعار توسط توده‌های داغدار ایران با تفسیرهای خودشان تکرار شود...». بله، این ارزیابی نویسنده درست است، اما این ارزیابی دقیقاً با ادعاهای قبلی او که مردم را «توده‌های آگاه»، «توده‌های انقلابی» و حرکت آن‌ها را «جنبش انقلابی» توصیف می‌کرد، در تناقض است.

در واقع، چگونه «توده‌های انقلابی» می‌توانند با چنین شعاری همسو شوند؟ اگر این شعار «تحمیلی»، «مبهم» و «انحرافی» در میان اقشار تحت ستم جامعه‌ی ایران جا نمی‌افتاد و طنین انداز نمی‌شد، هرگز بر زبان آن‌ها جاری نمی‌گشت.

علاوه بر این، صرف اینکه یک ایده یا شعار از جایی منشأ گرفته باشد، اعتبار و اهمیت آن را برای مردم در جاهای دیگر از بین نمی‌برد. برای مثال، «سوسیالیسم» را در نظر بگیرید که از اروپا آغاز شد، یا «لیبرالیسم» که از انقلاب فرانسه به سراسر جهان گسترش یافت. صرف‌نظر از اینکه یک ایدئولوژی والاست یا پست، آیا مردم نمی‌توانند آن را معنادار و بیانگر آرمان‌های خود تفسیر کنند؟ - به‌ویژه با توجه به همان «کمبودهای بنیادینی» که خود نویسنده به آن‌ها اذعان کرده است.

تذکرات شماره ۲۵، ۲۶ و ۲۷:

نویسنده با اشاره به طبقه کارگر در ایران مطرح می‌کند: «طبقه کارگر یک نیروی اجتماعی ضد سرمایه‌داری است...»؛ اما این حکم زمانی اعتبار علمی خواهد داشت که ما از طبقه‌ی کارگری **مسلح به آگاهی سوسیالیستی** سخن بگوییم؛ در غیر این صورت، حکم

بالا چیزی بیش از یک کلی‌گویی انتزاعی نخواهد بود. بنابراین باید نخست روشن کرد که ما از چنین طبقه‌ای با چنین ویژگی‌ای سخن می‌گوییم. اما آیا طبقه‌ی کارگر ایران در شرایط کنونی از چنین خصوصیتی برخوردار است؟ یقیناً خیر! به عبارت دیگر، ما نمی‌توانیم از طبقه‌ی کارگر درک «ذات‌گرایانه» داشته باشیم، یعنی نمی‌توانیم طبقه‌ی کارگر یک جامعه‌ی مفروض را به حکم «کارگر بودن» فی‌البداهه «واجد ذاتی انقلابی» بدانیم. در شرایط کنونی، نه فقط طبقه‌ی کارگر ایران، بلکه در بسیاری از ممالک دنیا نیز طبقه‌ی کارگر فاقد آگاهی طبقاتی (یعنی آگاهی سوسیالیستی) است. بنابراین، این طبقه چگونه می‌تواند «ضد سرمایه‌داری» باشد، چه برسد به اینکه بخواهد - در شرایط خاص جامعه‌ی ایران - سازوکارهای «سرمایه‌داری وابسته» را که بیخ‌گلوئی ملت را چسبیده است، درک کند؟

درست است که کارگران در مبارزه‌ی روزمره و بی‌وقفه‌ی خود برای بقا، استثمار را لمس و تجربه می‌کنند و وضعیت وخیم اقتصادی خود را به شکلی بسیار ساده درک کرده و می‌فهمند، اما این با برخورداری از «آگاهی طبقاتی» و تبدیل شدن آن‌ها به «طبقه‌ای برای خود»، فرسنگ‌ها فاصله دارد. آن‌ها نه از یک پیش‌آهنگ انقلابی برخوردارند که رهبری‌شان کند و نه به یک تئوری انقلابی مسلح‌اند که راهنمایشان باشد. برعکس و حتی بدتر؛ با توجه به شبکه‌های اجتماعی در دسترس، بخش قابل‌توجهی از توده‌ها در دام تفکرات «خرده‌بورژوازی» گرفتار شده‌اند. با این حال، نویسنده با اصرار بر «انقلاب» نامیدن این خیزش و مکرراً «انقلابی» خواندن توده‌ها، در واقع ذهن خواننده را نسبت به تعریف مارکسیستی از انقلاب گمراه کرده و به انحراف می‌کشاند و به این ترتیب، معنا و مفهوم مارکسیستی «انقلاب» را تا سطحی عامیانه و میان‌تهی تنزل داده است؛ درکی که فاقد هرگونه چارچوب تئوریک یا تحلیلی است.

تذکره شماره ۲۸:

نویسنده توضیح می‌دهد که: «با این حال، آثار هنری که در حال حاضر در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شوند، لحن متفاوتی دارند؛... ماهیت و محتوای واقعی جنبش انقلابی کنونی، آن‌طور که باید و شاید منعکس نشده است...».

اما طبیعی است که وقتی جنبشی انقلابی (یعنی جنبشی که مبتنی بر یک تئوری انقلابی باشد) وجود ندارد آثار هنری نمی‌توانند بازتاب‌دهنده‌ی یک «جنبش انقلابی» باشند. هنر، بازتاب خلاقانه‌ی واقعیت و زندگی مادی است. بنابراین، اگر «تئوری انقلابی»، «پیش‌آهنگ انقلابی» یا «تشکیلات انقلابی» برای ساختن یک جنبش انقلابی وجود ندارد، این خیزش قهرمانانه نیز - که از دل استیصالی خشم‌آگین زاده شده - نمی‌تواند چیزی جز یک شورش پراکنده و خودبه‌خودی علیه یک رژیم ستمگر و بی‌رحم باشد. البته به نظر می‌رسد نویسنده علت این امر را «موفقیت نیروهای مرتجع در تضعیف صدای چپ و نفوذ آن بر مبارزات مردم» و همچنین «سرکوب شدید» می‌داند، اما خود او در این مقاله اشاره کرده است که در سال‌های ۹۶ و ۹۸، علی‌رغم حضور همان عوامل، باز هم شعارهای رادیکال سر برآوردند!! به عبارت دیگر، خود نویسنده نقیض استدلال خود را مطرح می‌سازد.

به نظر می‌رسد منشأ اصلی تعجب و آشفتگی نویسنده در این حقیقت نهفته است که ناآرامی‌های توده‌ای سال ۱۴۰۱ در ایران، در واقعیت امر، یک خیزش خودجوش بود (و نه آن «انقلابی» که او فرض می‌کند) و به همین دلیل، این خیزش همان چیز یا چیزهایی را تولید کرد که در توانش بود؛ برای مثال ترانه‌ی «برای» اثر شروین حاجی‌پور که حتی به فراتر از مرزهای ملی ایران نیز رسید.

در ارتباط با مقوله‌ی خلق فرهنگ‌ها، به نویسنده توصیه می‌کنم مقاله زیر را مطالعه کند: [اندیشه و واقعیت و انقلاب در آینه شعر]

تذکره شماره ۳۲:

نویسنده در آنجا می‌نویسد: «کارگران... برای سرنگونی نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و سلطه اهریمنی جمهوری اسلامی به‌عنوان نگهبان آن نظم، به‌پا خاسته‌اند و با تداوم انقلاب خود...».

به‌عنوان مارکسیست-لنینیست، برای ما بدیهی است که جمهوری اسلامی رژیم سرسپرده‌ای است که منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته در ایران را حفظ می‌کند. اما برای توده‌های ایران، این موضوع روشن و مسجل نیست. آنچه آن‌ها به قیمت درد و رنج روزمره در زندگی خود درک می‌کنند این است که این رژیم بی‌رحم، عامل سیه‌روزی عظیم آن‌هاست. همچنین پرواضح است که طبقه کارگر در خلال مبارزات اقتصادی روزمره‌ی خود، به درجه‌ای از آگاهی دست می‌یابد، اما این به معنای دستیابی به آگاهی سوسیالیستی (انقلابی) نیست. بنابراین، نمی‌توان نتیجه گرفت که توده‌ها در مبارزه با سرمایه‌داری متفق‌القول هستند و یا درک می‌کنند که چگونه نظم سرمایه‌داری وابسته، آن‌ها را در زنجیر نگه داشته است. و اتفاقاً همین عدم درک است که مانع از آن می‌شود که آن‌ها یک «انقلاب» را آغاز کنند، چه رسد به اینکه بخواهند آن را ادامه دهند.

علاوه بر آن، نویسنده این حکم کلی را صادر می‌کند که:

اقدامات انقلابی که امروزه شاهد آن هستیم - از آتش زدن پایگاه‌های بسیج و حمله به کلاتری‌ها گرفته تا تلاش برای تسلیح خود و اعدام انقلابی مأموران سرکوبگر رژیم و امثال آن - همگی نشان‌دهنده شکل‌گیری مناسبات و سازمان‌دهی‌هایی (در هر سطحی که باشد) در میان جوانان مبارز ایران است. رشد و تکامل این فرآیند، حتی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دستاوردهای مردم ما از انقلاب کنونی خواهد بود.

با این حال، حکم فوق در واقع استنتاجی کژ و معوج است. چرا؟ زیرا آن چهار مثالی که نویسنده به آن‌ها اشاره می‌کند (از آتش زدن پایگاه‌های بسیج گرفته تا حمله به کلاتری‌ها و غیره)، در صورت سرنگونی رژیم اسلامی، دیگر اساساً ضرورتی نخواهند داشت تا چه رسد به اینکه بخواهند «رشد و تکامل» یابند؛ مگر آنکه قرار باشد در یک دور باطل درجا بزنیم.

نسخه‌ی انگلیسی این نوشته در لینک زیر موجود است:

[A Critique of Comrade Ashraf Dehghani's Views](#)